

# انزجار زوجه و وجوب طلاق خلع در قرآن کریم

فرج‌الله هدایت‌نیا\*

## چکیده

انزجار جنسی شوهر برای وی پیامد حقوقی یا اخلاقی ندارد؛ زیرا مردی که از همسرش منزجر باشد، می‌تواند وی را طلاق دهد یا همسر دیگری اختیار نماید، ولی اگر زنی از شوهرش منزجر باشد، آیا می‌تواند از طریق طلاق خلع، خود را از علقه زوجیت خلاص کند یا خیر؟ مشهور فقهای امامیه طلاق خلع را در هیچ فرضی بر شوهر واجب نمی‌دانند و به عقیده آنان زن در این شرایط چاره‌ای جز صبر و خویش‌داری ندارد. مهم‌ترین دلیل آنان بر عدم وجوب خلع، آیه ۲۲۹ سوره بقره و روایات پیرامون آن است. در مقابل، گروهی از فقها طلاق را در این‌گونه موارد واجب دانسته‌اند. به عقیده بعضی، انزجار جنسی زن از شوهر وی را معرض فساد قرار می‌دهد و در صورتی که راه پیشگیری از منکر، منحصر در طلاق باشد، واجب می‌گردد. بعضی دیگر با ادله نفی حرج به وجوب طلاق بر شوهر فتوا داده‌اند. انزجار جنسی زن از شوهر باعث محرومیت‌های جنسی و فشارهای روحی می‌گردد و اگر راه تخلصی برای زن جز طلاق نباشد، بر شوهر واجب می‌شود همسرش را رها سازد. نوشتار حاضر می‌کوشد ضمن نقد ادله نظریه عدم وجوب طلاق، نظریه وجوب طلاق پیشگیرانه را اثبات کند.

**واژگان کلیدی:** انزجار زوجه، طلاق قضایی، طلاق خلع، نهی از منکر، نفی حرج.

\* دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و عضو انجمن فقه و حقوق اسلامی  
(hedayat47@gmail.com)

## مقدمه

از نظر فقهی، طلاق به دست شوهر است. این مطلب مسلم و در مورد آن اختلافی نیست. بر خلاف آنچه بعضی اظهار می‌دارند (صانعی، ۱۳۸۶، ص ۱۱)، مستند فقهی حق طلاق مرد فقط روایت «الطَّلَاقُ بِيَدِ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ» نیست تا به دلیل ضعف سند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۱۵ / هیشمی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۳۳۴)، کنار گذاشته شود. آیاتی از قرآن کریم بر حق طلاق مرد دلالت دارد؛ تعبیراتی چون «إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ» (بقره: ۲۳۱)، «إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ» (بقره: ۲۳۷)، «طَلَّقَكُنَّ» (تحریم: ۵) و «طَلَّقَهَا» (بقره: ۲۳۰) همگی مبین حق طلاق زوج است. روایاتی نیز درباره نفی حق طلاق زوجه هست. در روایت معتبر محمدبن قیس از امام باقر<sup>ع</sup> تفویض حق طلاق به زن از طریق شرط ضمن عقد نامشروع دانسته شد. مطابق این روایت، زنی در ضمن عقد نکاح، مهر خود را به مرد بخشیده و در مقابل شرط کرده بود جماع و طلاق به دست او باشد؛ امام<sup>ع</sup> فرمود: «خَالَفَتِ السُّنَّةَ وَ وُلِّتْ حَقًّا لَيْسَتْ بِأَهْلِهِ: زَنَ بَا سُنَّتِ مَخَالَفَتِ كَرَدَه وَ حَقِّي رَا عَهْدَه دَار شَد كَه شَايِسْتِگِي آن رَا نَدَارَد» (طوسی، ۱۳۶۴، ج ۷، ص ۳۷۰). این روایت به روشنی ثابت می‌کند برای زن حق طلاق تشریح نشده است. نتیجه اختیارداری شوهر در طلاق آن است که اگر او نخواهد همسرش را طلاق دهد، کسی نمی‌تواند وی را مجبور کند؛ زیرا قصد و اختیار جزء شرایط صحت طلاق بوده و طلاق مکره یا مجبور نادرست است (محقق حلّی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۲ / نجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۲، ص ۱۱ / خمینی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۲۷).

حق طلاق مرد مانند سایر عمومات فقهی استثنائاتی دارد و در برخی موارد شوهر به آن ملزم و مجبور می‌شود. مبنای اختیار دادگاه در الزام شوهر به طلاق، ولایتی است که حاکم بر ممتنع دارد. این مطلب به طلاق اختصاص ندارد و در همه ابواب معاملات جریان دارد (ابن‌ادریس حلّی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۳۹ / انصاری، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۲۱۷ / خویی، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۳۷۱). مبنای مداخله دادگاه و حکم به طلاق، نفی ضرر یا حرج در شریعت اسلامی است. از این دست طلاق‌ها در اصطلاح به طلاق حاکم یا طلاق قضایی تعبیر می‌شود. برای طلاق قضایی سبب‌های متعددی ذکر شده است؛ مانند ظهار یا ایلاء زوجه، نشوز شوهر، عجز یا اعسار مالی شوهر، ناتوانی

جنسی شوهر و مفقودالآثر بودن زوج که بررسی تأثیر این امور در طلاق قضایی و شرایط آن موضوع نوشتار حاضر نیست. مسئله تحقیق در نوشتار پیش رو، سببیت «انزجار زن از شوهر» در «طلاق خلع» است. در صورتی که معلوم شود زن از شوهر منزجر است، آیا دادگاه می‌تواند به درخواست زن، شوهر را به طلاق ملزم نماید یا خیر؟ تمایز انزجار جنسی از سایر اسباب طلاق قضایی در این است که منشأ آن سوء معاشرت شوهر یا ناتوانی وی در ایفای وظایف همسری نیست، بلکه منشأ آن فردی و نفسانی یا روان‌شناختی است؛ به عبارت دیگر زن به دلیل کاملاً فردی از شوهرش که رفتار متعارفی دارد، منزجر می‌باشد.

به‌رغم اهمیت و فراوانی ابتلای به مسئله مزبور، نصی درباره آن در کتاب و سنت نیست و به‌همین دلیل آرای فقهای عظام درباره آن متفاوت است. قانون مدنی درباره این مسئله به‌طور خاص حکمی ندارد. در این شرایط، بعضی فقها به اطلاق حق طلاق شوهر استناد کرده‌اند و دخالت حاکم را مجاز ندانسته‌اند. بعضی قضات محاکم خانواده به‌همین دلیل از الزام زوج به طلاق خودداری می‌کنند، در حالی که بعضی در این باره به عموماً و قواعد کلی فقه اسلامی تمسک جسته‌اند و به استناد ادله وجوب نهی از منکر یا ادله نفی حرج، به مشروعیت طلاق قضایی نظر داده‌اند. مسئله محل بحث از منظر جامعه‌شناسی حقوق نیز اهمیت زیادی دارد؛ از یک سو دخالت حاکم برای طلاق، به افزایش آمار طلاق می‌تواند منجر شود؛ از سوی دیگر حکم به بقای زوجیت و نفی طلاق برای زن ممکن است به روابط فرازنشویی و احیاناً خشونت بر همسر در خانواده بینجامد.

فرضیه نویسنده در پژوهش حاضر آن است که بیزاری جنسی زن از شوهر، تحت شرایطی طلاق خلع را واجب می‌کند. اگر بیزاری زن از شوهر باعث حرج یا ظن به فساد باشد و عارضه مزبور غیرقابل علاج یا صعب‌العلاج تشخیص داده شود و راه تخلصی برای وی جز طلاق نباشد، با دخالت حاکم، شوهر به طلاق ملزم می‌شود و در صورتی که به رأی دادگاه تمکین نکند، دادگاه رأساً به طلاق زن اقدام خواهد کرد. رویکرد تحقیق حاضر، فقهی و حقوقی است و مباحث نوشتار در سه قسمت

سازماندهی می‌گردد: نخست مفهوم انزجار جنسی و گونه‌های آن تشریح می‌گردد. پس از موضوع‌شناسی زیستی - روان‌شناختی، تأثیر آن در طلاق قضایی از منظر فقه اسلامی بررسی می‌شود و در نهایت، حکم مسئله در حقوق داخلی جمهوری اسلامی ایران و رویه قضایی بررسی خواهد شد.

## ۱. مفهوم انزجار جنسی و طلاق خلع

«انزجار جنسی» و «طلاق خلع» دو اصطلاح کلیدی پژوهش کنونی است؛ از این رو در بخش نخست نوشتار، مفهوم این دو اصطلاح را تشریح خواهیم کرد.

### ۱-۱. انزجار جنسی (Sexual Aversion)

واژه «انزجار» مصدر «زجر» به معنای منع، نهی و طرد است (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۶۸/ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۳۷۸). این کلمه در فارسی در معنای نفرت، کراهت، بی‌میلی و بی‌رغبتی به کار می‌رود (دهخدا، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۳۵۴۵). به نظر می‌رسد انزجار شدیدتر از کراهت یا بی‌میلی و بی‌رغبتی باشد؛ بنابراین بهتر است در فارسی به «بیزاری» ترجمه شود. منظور از «جنس» در ترکیب مزبور، قوه جنسی است. جامعه‌شناسان میان جنس (Sex) و جنسیت (Gender) تمایز قائل‌اند. واژه «جنس» به تقسیم‌بندی زیست‌شناختی یا بیولوژیک انسان به مذکر و مؤنث اشاره دارد (Oxford, 1386, p.698)، در حالی که «جنسیت» به ابعاد غیرفیزیولوژیکی جنس اشاره دارد و ناظر به ویژگی‌های شخصی و روانی است که جامعه آنها را تعیین می‌کند و انتظار دارد - مثلاً - زن و مرد در موقعیت‌های معین چگونگی رفتار کنند.

انزجار جنسی نوعی اختلال عملکرد جنسی (Sexual Dysfunction) است. این اصطلاح به نابهنجاری یا رفتار غیرعادی فرد در پاسخ‌دهی یا واکنش جنسی اشاره دارد (Halgin and Susan Krauss Whitbourne, 2014, p.228). شاید مناسب‌ترین تعبیر برای این معنا اصطلاح «کژکاری جنسی» باشد که در بعضی ترجمه‌ها دیده می‌شود (سیدمحمدی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۳۶). پاسخ جنسی انسان، چهار مرحله متمایز دارد. این

مراحل چهارگانه به ترتیب عبارت‌اند از میل شهوانی، برانگیختگی جسمانی، اوج لذت جنسی و فرونشینی (سادوک و همکاران، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۷۷). اصطلاح کژکاری یا اختلال جنسی به بودن اختلال در یکی از مراحل چهارگانه پاسخ جنسی انسان اشاره دارد. بعضی افراد مبتلا به کژکاری، میل جنسی کمی دارند یا اساساً میلی ندارند. برخی دیگر در مرحله برانگیختگی جسمانی تأخیر دارند یا به‌طور کلی برانگیخته نمی‌شوند. برخی نیز قادر نیستند مرحله ارگاسم را تجربه کنند.

انزجار جنسی یکی از اختلال‌های مرحله میل جنسی است. میل جنسی انسان باید متعارف باشد، ولی اگر از حد متعارف کمتر باشد، فرد مبتلا به بی‌میلی یا سردمزاجی جنسی است. در این حالت زن یا مرد، تمایل چندانی به فعالیت جنسی ندارد (Halgin and Susan Krauss Whitbourne, 2014, p.231)؛ اعم از اینکه فعالیت جنسی در گذشته برای فرد جذابیت داشته و در حال حاضر دیگر تمایل ندارد (اکتسابی) یا از همان ابتدای بلوغ و زمان آغاز فعالیت جنسی، این عارضه را با خود داشته است (دائمی). وضعیت حاد و پیشرفته بی‌میلی جنسی، بی‌زاری یا انزجار جنسی است. شخص مبتلا به بی‌میلی یا بی‌زاری جنسی از تماس تناسلی با همسر، گریزان است. چنین کسی ممکن است به مسائل جنسی علاقه نشان دهد و از خیال‌پردازی جنسی لذت ببرد، ولی به رابطه جنسی علاقه‌ای ندارد. برای این عارضه علل متعددی ذکر شده است: «نگرش‌های شدیداً منفی والدین در مورد مسائل جنسی»، «سوء استفاده جنسی در کودکی و کودک‌آزاری»، «سابقه آسیب جنسی مانند تجاوز جنسی یا زنا با محارم»، «وارد کردن فشار جنسی مداوم به وسیله همسر در رابطه‌ای درازمدت»، «سردرگمی هویت جنسی در مردان» و... (سیدمحمدی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۴۲). با توجه به اینکه علل بی‌زاری جنسی بیشتر در زنان بروز و ظهور دارد، این عارضه در زنان فراوانی بیشتری دارد.

انزجار یا بی‌زاری جنسی گونه‌های مختلفی دارد؛ انزجار ممکن است کلی یا جزئی باشد. اگر کسی به همه انواع محرک‌های جنسی بی‌علاقه و از همه آنها منزجر باشد، انزجار وی عام یا کلی است، ولی اگر بی‌میلی یا بی‌زاری کسی به بعضی انواع ارتباط

جنسی مانند دخول محدود باشد، انزجار وی خاص یا موردی و جزئی است ( Halgin and Susan Krauss Whitbourne, 2014, p.231). در وضعیت اخیر ممکن است زن یا مردی با همسر خود هم‌آغوش شود و از این وضعیت لذت ببرد، ولی از نزدیکی با وی اکراه دارد یا از آن منزجر است؛ ازسوی دیگر انزجار ممکن است فراگیر یا موقعیتی باشد. ممکن است مردی به‌دلیل کراهت از همسر خود، با وی به نعوذ دست نیابد، ولی بدن وی در قبال محرک‌های جنسی دیگر واکنش نشان دهد؛ در این صورت انزجار جنسی وی موقعیتی است، اما اگر فردی نسبت به هرگونه پاسخ‌دهنده‌ای برانگیخته نشود، اختلال وی فراگیر می‌باشد. اختلال فراگیر معمولاً منشأ زیستی و بیولوژیک دارد و در مقابل آن، موقعیتی بودن اختلال نشان‌دهنده سلامت جسمی فرد و دخالت عوامل روانی در رابطه جنسی دو نفر است.

در بعضی روایات نشانه‌هایی از اختلال فراگیر و موقعیتی یافت می‌شود؛ مانند روایت *ابی‌صباح الکنانی* از امام صادق علیه السلام که فرمود:

إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ وَهُوَ لَا يَقْدِرُ عَلَى النِّسَاءِ أُجِّلَ سَنَةً حَتَّى يَعَالِجَ نَفْسَهُ ... هرگاه مردی با زنی ازدواج کند، درحالی‌که بر زنان توانا نیست، به او یک سال مهلت می‌دهند تا خود را معالجه نماید (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۲۴۹).

از تعبیر «لَا يَقْدِرُ عَلَى النِّسَاءِ» در این روایت استفاده شده است که عنین بر هیچ زنی قادر نیست و اگر فقط بر زوجه خود قادر نباشد، عنین نیست (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۵، ص ۱۳۸).

## ۱-۲. طلاق خلع

خَلْع در لغت به معنای کندن است؛ مانند در آوردن لباس یا کفش (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۲۰۵ / طریحی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۳۲۲ / راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۳). به‌کارگیری این واژه درباره طلاق از این باب است که قرآن کریم زن و شوهر را به منزله لباس یکدیگر دانسته است (بقره: ۱۸۷)؛ بنابراین وقتی طلاق جاری می‌شود، همانند آن است که زن و شوهر لباس را از تن خود درآورده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۴۲). متناسب با معنای لغوی، فقها در تعریف طلاق خلع نوشته‌اند: «طلاق خلع ازاله قید

نکاح است در مقابل فدیة ای از سوی زوجه و کراهت وی از شوهر» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۳، ص ۲). قانون مدنی نیز طلاق خلع را با همین ویژگی تعریف کرده، در ماده ۱۱۴۶ آورده است: «طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد، در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد، طلاق بگیرد...»؛ بنابراین طلاق خلع با دو ویژگی شناخته می‌شود: نخست، کراهت زن از شوهر؛ دوم، فدیة زن به شوهر. فدیة در لغت به چیزی گفته می‌شود که عوض چیز دیگری قرار می‌گیرد (مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۹، ص ۳۹)؛ از این رو به پولی که بابت آزادی اسیر یا زندانی پرداخت می‌شود نیز فدیة می‌گویند (مقری فیومی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۶۵). همچنین آنچه زن برای رهایی خود از زوجیت به شوهر می‌پردازد، فدیة یا عوض گفته شده است؛ بر همین اساس خواهیم گفت واژه «افتداء» در آیه ۲۲۹ سوره بقره به همین معناست.

## ۲. بررسی فقهی تأثیر انزجار جنسی زوجه در طلاق خلع

در فقه اسلامی درباره مسئله مورد بررسی دو نظر متفاوت هست. در این باره نخست نظر مشهور فقهی و سپس نظر گروهی از فقهای عظام را درباره سببیت انزجار جنسی زن در طلاق خلع مطرح خواهیم کرد.

### ۲-۱. نظریه عدم وجوب طلاق خلع

برخی فقها خلع را در هیچ حالتی بر زوج واجب ندانسته‌اند (ر.ک: محقق حلّی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۴۰/ سیوری حلّی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۶۴/ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۴۱۱/ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸، ج ۱۲، ص ۳۶۱/ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۵، ص ۵۵۵/ نجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۳، ص ۴۵). بعضی تصریح کرده‌اند که عدم وجوب خلع نظر مشهور فقهاست (علامه حلّی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۳۸۳). این نظریه میان انواع کراهت به لحاظ شدت و ضعف تفاوتی قائل نیست و در هر حال زوج را در پذیرش یا رد درخواست زوجه مبنی بر طلاق منخیر می‌داند (محقق حلّی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۴۰). برخی با تصریح به عدم وجوب، خلع را بر شوهر مستحب (خوانساری، ۱۳۵۵، ج ۴، ص ۵۸۶) و بعضی

استحباب آن را نیز در فرض مورد بحث نفی کرده‌اند (نجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۳، ص ۴۵). مهم‌ترین دلیل نظریه عدم وجوب خلع بر شوهر، آیه ۲۲۹ سوره بقره و روایات پیرامون آن است. برخی نیز به برائت ذمه شوهر از وجوب خلع استدلال کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۳۸۳/ نیز ر.ک: شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۴۱۱/ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸، ج ۱۲، ص ۳۶۱). برائت از اصول عملیه بوده، کاربرد آن ویژه مواردی است که دلیل اجتهادی در دست نباشد؛ براین اساس اگر در مورد مسئله محل بحث، دلیلی بر وجوب یا عدم وجوب خلع در دست باشد، نوبت به اصل برائت نمی‌رسد. نوشتار حاضر در جای خود، ادله وجوب طلاق خلع بر شوهر در وضعیت انزجار زوجه را بررسی و ارزیابی خواهد کرد.

### ۱-۱-۲. ادله قرآنی نظریه عدم وجوب خلع

مهم‌ترین دلیل مشهور در نفی وجوب طلاق بر شوهر، آیه ۲۲۹ سوره بقره است. در قسمتی از آیه این‌گونه آمده است:

... وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: برای شما حلال نیست چیزی از آنچه به آنها داده‌اید، پس بگیرید، مگر اینکه دو همسر بترسند حدود الهی را برپا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن، فدیة و عوضی بپردازد [و طلاق بگیرد] اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن، تجاوز نکنید! و هرکس از آن تجاوز کند، ستمگر است.

آیه درباره طلاق خلع است (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۷۵/ فخر رازی، ج ۶، ص ۴۴۴). برخی نوشته‌اند: «إِلَّا أَنْ يَخَافَا» درباره ثابت بن قیس و همسر او جمیله دختر عبدالله بن ابی نازل شده است. ثابت همسرش را دوست داشت، ولی جمیله وی را دوست نداشت؛ پس رسول خدا ﷺ به جمیله گفت: آیا باغش را به وی برمی‌گردانی؟ زن گفت: آری! و بیش از آن هم می‌دهم. پیامبر ﷺ فرمود: نه! فقط باغش را؛ پس جمیله باغ ثابت را به وی برگرداند و رسول خدا ﷺ به ثابت فرمود: آنچه را به تو داد، بگیر و آزادش بگذار! پس



ثابت نیز چنین کرد؛ به همین دلیل این نخستین طلاق خلعی بود که در اسلام رخ داد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۷۷). مقصود از «فِيمَا أَفْتَدَتْ بِهِ» نیز فدیة یا بذل در طلاق خلع است. در روایت *ابی بصیر* از امام صادق علیه السلام این جمله بر بذل تطبیق داده شد (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۱۷). همان گونه که برخی مفسران اشاره کرده اند، مقصود از «خوف عدم اقامه حدود الهی» در آیه مزبور آن است که گمان قوی ایجاد شود زوجین نمی توانند حدود الهی را رعایت کنند؛ مثل اینکه مرتکب حرام شوند یا واجبی را ترک کنند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۷۸). از *ابن عباس* نقل شده است که وی آن را به نشوز، بداخلاقی و نفرت زن از شوهر تفسیر کرده است (همان)؛ بنابراین شکی نیست قسمت مورد نظر از آیه ۲۲۹ سوره بقره درباره طلاق خلع است.

استدلال به آیه مذکور در مورد عدم وجوب طلاق، بر تعبیر «الْجُنَاحُ» است. برخی گفته اند از این تعبیر معلوم می شود هدف از آن، رفع حرمت طلاق است و بر بیش از این دلالتی ندارد، بلکه مشعر بر عدم رجحان طلاق می باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۴۱۱/نجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۳، ص ۴۵).

استدلال به آیه برای نظریه مشهور ضعیف است و جمله «الْجُنَاحُ» بر نفی وجوب دلالت ندارد؛ زیرا این جمله ناظر به جواز استرداد مهر از مختلعه بوده، منصرف از وجوب یا اباحه طلاق است. برای تبیین این مطلب باید توجه شود که آیه مورد بحث سه بخش دارد:

وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا: برای شما حلال نیست چیزی از آنچه به آنها داده اید، پس بگیرید.

إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ: مگر اینکه دو همسر بترسند حدود الهی را برپا ندارند.  
فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ: اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن، فدیة و عوضی بپردازد [و طلاق بگیرد].

همان گونه که دیده می شود، بخش سوم با فاء تفریع آغاز شده و فرع بر جملات است؛ در نتیجه مقصود از «الجنح» جواز دریافت فدیة از زوجه است: «و إنما الإباحة لأخذ الفدية» (قطب الدین راوندی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۱۹۵)؛ براین اساس این جمله هیچ ارتباطی

با وجوب یا عدم وجوب طلاق ندارد و آیه مورد بحث بر عدم وجوب طلاق خلع دلالتی ندارد.

## ۲-۱-۲. ادله روایی نظریه عدم وجوب خلع

روایات متعددی درباره مسئله محل بحث و آیه ۲۲۹ سوره بقره وارد شد (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۱۳۹)؛ از جمله روایت حماد از حلیبی از امام صادق علیه السلام که در بخشی از آن این‌گونه آمده است:

خلع صحیح نیست، مگر اینکه زن به شوهرش بگوید: سوگندت را انجام نمی‌دهم و فرمانت را اطاعت نمی‌کنم، با تو خود را جنب نمی‌سازم تا غسل بر من واجب شود و در رختخواب تو مرد دیگری را می‌آورم و بدون اذن تو هرکس را بخوام به خانه‌ات راه می‌دهم. مردم قبلاً به کمتر از این کلمات او را رها می‌کردند و چون زن چنین سخنانی را بگوید، بر مرد حلال است هرچه از او بگیرد و او را رها کند (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۵۲۳).<sup>۱</sup>

برخی فقها به این روایت برای اثبات عدم وجوب خلع بر شوهر استدلال کرده‌اند (ر.ک: نجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۳، ص ۴۵). بعضی نوشته‌اند: «جناح» موهم تحریم طلاق است و رفع جناح تحریم طلاق را برمی‌دارد و بر بیش از آن دلالتی ندارد (ر.ک: شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۴۱۱).

روایت مزبور و مانند آن بر مدعای مشهور دلالت ندارد؛ زیرا همچون آیه پیشین ناظر به جواز استرداد مهر از مختلعه بوده، منصرف از وجوب یا اباحه طلاق‌اند. این معنا در برخی روایات دیگر با وضوح بیشتری بیان شده است. محمدبن مسلم از امام صادق علیه السلام درباره مختلعه‌ای می‌پرسد که به شوهرش می‌گوید: مرا طلاق بده و من آنچه را از تو گرفته‌ام، بازمی‌گردانم. امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

۱. «في رواية حماد عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال ... والمختلعة لا يحل خلعها حتى تقول لزوجها والله لا أبرك قسماً ولا لأطيع لك أمراً ولا لأغتسل لك من جنابة ولا لأوطن فراشك ولا لأودن عليك بغير إذنك وقد كان الناس عنده يرخصون فيما دون هذا فإذا قالت المرأة ذلك لزوجها حل له ما أخذ منها...»

برای شوهر حلال نیست اینکه از مهر چیزی را بازستاند، مگر اینکه زن بگوید: به خدا من سوگندت را ترتیب اثر ندهم - یعنی اگر مرا سوگند دهی که فلان عمل را انجام ده، نخواهم کرد - فرمان تو را اطاعت نمی‌کنم، بدون اجازه تو دیگری را به منزلت راه خواهم داد و بسترت را در اختیار دیگری قرار خواهم داد؛ پس اگر چنین کند، بدون اینکه آن را اعلام نماید، حلال است برای شوهر آنچه را از زن دریافت کرده است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۱۴۰).<sup>۱</sup>

همانند این مطلب در روایت سماعة بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل شده است (ر.ک: طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۳۱۶). روایات ناظر به این مطلب متعددند و بابی در وسائل الشیعه بدان اختصاص یافته است (حرّ عاملی، ۱۴۱۴، ج ۲۲، ص ۲۷۹). بدین ترتیب قول به عدم وجوب طلاق خلع به‌رغم شهرت، دلیل قابل اعتمادی از قرآن کریم و روایات ندارد.

## ۲-۲. نظریه وجوب طلاق خلع

برخی فقها طلاق را در صورت بیزاری زن از شوهر واجب شمرده‌اند. این نظریه نخستین بار به‌وسیله شیخ طوسی مطرح شده است. بیان شیخ درباره مسئله محل بحث این‌گونه است:

در صورتی که زوجه به شوهرش بگوید اگر مرا طلاق ندهی، من از تو اطاعت نمی‌کنم و برای تو غسل جنابتی نخواهم کرد و بسترت را برای کسی آماده می‌کنم که تو خوش نداری؛ پس هرگاه زوج این سخن را از زوجه شنید یا از حال او پی برد که وی در یکی از این امور معصیت می‌کند، ولو بر زبان نیاورده باشد، واجب است بر او که زوجه را خلع نماید و وی را طلاق دهد (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۵۲۹).

جمع قابل توجهی از فقها همین نظر را اختیار کرده‌اند (ابوصلاح حلبی، ۱۴۰۳، ص ۳۰۷ / ابن‌زهره حلبی، ۱۴۱۷، ص ۳۷۴ / ابن‌حمزه طوسی، ۱۴۰۸، ص ۳۳۱ / قطب

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَأَجْعَلَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهَا شَيْئًا حَتَّى تَقُولَ وَاللَّهِ لَأُبْرِيَنَّكَ قَسَمًا وَ لَأَطِيعُ لَكَ أَمْرًا وَ لَأَذْنُ فِي بَيْتِكَ بِغَيْرِ إِذْنِكَ وَ لَأَوْطِنَنَّ فِرَاشَكَ غَيْرَكَ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْلَمَهَا حُلُّ لَهَا مَا أَخَذَ مِنْهَا وَ كَانَتْ تَطْلِيقَةً بِغَيْرِ طَلَاقٍ يَتَّبِعُهَا فَكَانَتْ بَأْتًا بِذَلِكَ وَ كَانَ خَاطِبًا مِنَ الْخُطَابِ».

راوندی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۱۹۳-۱۹۴). برخی فقها دیدگاه شیخ مبنی بر وجوب خلع را بعید می‌دانند و آن را به استحباب (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۳۸۳) یا معنای لغوی وجوب یعنی ثبوت و مشروعیت حمل کرده‌اند (بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۲۵، ص ۵۵۵). این توجیه نادرست به نظر می‌رسد و به شرحی که اشاره می‌شود، ظاهراً مقصود شیخ همان معنای اصطلاحی وجوب است.

بعضی دانشمندان اهل سنت بر همین نظریه تأکید کرده‌اند و نوشته‌اند:

هرگاه معاشرت میان زن و شوهر به تیرگی گراید و فرد ناراضی از ادامه زندگی زن باشد و مرد از طلاق دادنش ممانعت ورزد، زن می‌تواند موضوع خلع و رهایی خود را در مقابل آنچه از ایشان گرفته، کمتر یا بیشتر مطرح کند. اگر مرد پذیرفت، عقد ازدواج آن دو از هم خواهد گسست ... اما در صورتی که شوهر تقاضای خلع را نپذیرد و زن را تحت فشار روانی قرار دهد و او را به پذیرش زندگی در کنار خود مجبور سازد، در این حالت قاضی مسلمان به بررسی این موضوع می‌پردازد و اگر از بیزاری زن و ناسازگاری او با شوهر اطمینان حاصل کرد، مرد را مجبور به پذیرش عوض خلع می‌نماید و میان آن دو، حکم به مفارقت صادر خواهد نمود (قرضاوی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۶۱-۶۲).

### ۲-۲-۱. لزوم دفع منکر

یکی از دلایل نظریه وجوب خلع، ادله نهی از منکر است (اسدی حلی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۳۸۳). در ادامه نخست نحوه استدلال و سپس اشکالات وارد بر آن را بررسی و ارزیابی خواهیم کرد.

#### ۲-۲-۱-۱. چگونگی استدلال به ادله نهی از منکر بر وجوب طلاق خلع

**الف) معرضیت فساد:** پیش از این اشاره شد که انزجار جنسی ممکن است موقعیتی یا فراگیر باشد. در صورت نخست، زوجه با وجود میلی جنسی، از شوهر منزجر است و با وی به رضایت از زناشویی دست نمی‌یابد؛ در نتیجه بیم آن می‌رود در درازمدت به دلیل محرومیت جنسی به غیرشوهر گرایش یابد و دچار برخی محرمات همچون زنا، خودارضایی، نظربازی و هم‌کلامی جنسی با غیرشوهر شود. ظاهراً مقصود از عدم اقامه

حدود الهی در آیه مزبور همین معنا باشد؛ همان‌گونه که در روایات مربوط به آن نیز بر خوف فساد تأکید شده است. تفسیر قمی پس از تطبیق آیه ۲۲۹ سوره بقره بر طلاق خلع، روایت ابن‌سنان از امام صادق علیه السلام را نقل کرده است که فرمود:

خلع نیست، مگر وقتی زن به شوهرش بگوید: به خدا من سوگندت را ترتیب اثر ندهم و بدون اذن تو از منزل خارج خواهم شد و بسترت را در اختیار دیگری قرار خواهم داد و با تو غسل جنابت نخواهم کرد و... (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۷۵).

نفرت زن از شوهر ممکن است به مفاصد دیگری همچون خشونت شوهر بر زن یا اقدام زن به خودکشی بینجامد؛ گزارش‌هایی از این دست وجود دارد که از نقل آنها خودداری می‌شود (ر.ک: محمدی جورکویه، ۱۳۹۵، ص ۹۱).

ب) وجوب دفع منکر: ادله فراوانی در قرآن و سنت بر وجوب نهی از منکر هست؛ از جمله آیه ۱۰۴ سوره آل‌عمران که در آن آمده است:

وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. باید از شما گروهی باشند که به سوی خیر دعوت نمایند و به کار شایسته و پسندیده وادارند و از کار ناپسند و زشت بازدارند و اینانند که یقیناً رستگارند.

همچنین در آیه ۷۱ سوره توبه آمده است:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... مردان و زنان باایمان، دوست و یار یکدیگرند، همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می‌دهند و از کارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارند.

از نظر قرآن کریم، آنان که این دو فریضه الهی را ترک کنند، مورد لعن هستند (توبه: ۷۸-۷۹). نهی از منکر مانند امر به معروف باوجود شرایط آن واجب می‌گردد (ر.ک: محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۱۱). وجوب امر به معروف و نهی از منکر اجماعی است (همان، ص ۳۱۰). برخی نیز وجوب این دو را ضروری دین خوانده‌اند (ر.ک: سیفی مازندرانی، ۱۴۱۵، ص ۱). همچنین اگر اماره معتبری بر وقوع منکر باشد، جلوگیری از آن واجب می‌گردد (خمینی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۷۰). افزون‌براین اگر از حال زن یا به‌طریقی معتبر علم یا اطمینان حاصل شود که وی قصد ارتکاب معصیت دارد، ظاهراً نهی واجب است (همان)؛ بنابراین وجوب نهی مخصوص مواردی نیست که

منکری واقع گردیده و غرض جلوگیری از تکرار آن باشد.

## ۲-۲-۱-۲. بررسی اشکال‌ها

بر نظریه شیخ طوسی و همفکران ایشان و مسئله وجوب طلاق خلع به دلیل نهی یا منع منکر اشکالات متعددی وارد شده است. در ادامه نوشتار، اشکالات وارده بررسی و ارزیابی خواهد شد:

**الف) عدم فعلیت منکر برای زوجه:** صاحب جواهر نفرت زن از شوهر، بلکه سخنان تهدیدآمیز وی را منکر نمی‌داند و می‌نویسد: بر کلمات زن مبنی بر اینکه مرتکب حرام می‌شود تا وقتی در عمل چنین نکند، منکر صدق نمی‌کند (نجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۳، ص ۴۵). گویا مقصود ایشان این است که سخنان زن هرچند به صورت بالقوه تهدید محسوب می‌گردد، ولی تا زمانی که به مرحله عمل درنیاید، منکر محسوب نمی‌شود؛ در نتیجه مشمول ادله نهی از منکر نخواهد شد. این اشکال وارد به نظر نمی‌رسد؛ زیرا ظن قوی به وقوع منکر در آینده را باید به منزله منکر بالفعل دانست و دفع آن را لازم شمرد (خمینی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۷۰). مانند این مسئله، وجوب ثانوی نکاح به دلیل خوف فساد است. علامه حلی با اشاره به مسئله مذکور می‌نویسد: اگر از وقوع در زنا بیم داشته باشد، نکاح واجب می‌گردد (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵). گروهی از فقها همچون علامه فقط به خوف وقوع در «زنا» اشاره کرده‌اند (همو، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴/بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۳، ص ۱۷/شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۱۴/عاملی کرکی، ۱۴۰۸، ج ۱۲، ص ۸)، ولی بعضی دیگر سایر محرمات را نیز باعث وجوب نکاح دانسته‌اند؛ مانند شیخ انصاری که نوشته است: اگر بترسد که ترک نکاح موجب وقوع در زنا و مانند آن از نگاه حرام و لمس حرام گردد، واجب می‌گردد (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۳۱/نیز ر.ک: طباطبایی یزدی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۷۹۷). شیخ انصاری تصریح می‌کند که در وجوب نکاح فرقی میان علم یا خوف وقوع در فساد نیست (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۳۱). صاحب عروه نیز نوشته است: گاهی نکاح واجب می‌گردد؛ در مواردی که در ترک آن مظنه ضرر یا وقوع در زنا یا حرام دیگر باشد (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۷۹۷). فقهای اهل سنت عموماً خوف فساد را سبب وجوب نکاح می‌دانند (ابن‌قدامه، [بی‌تا]، ج ۷،

ص ۳۳۴)؛ بنابراین باید به ظن قوی وقوع فساد در آینده ترتیب اثر داده شود.

ب) عدم وجوب دفع منکر بر زوج: صاحب جواهر وجوب دفع منکر بر زوج را نیز نفی می‌کند و می‌نویسد: حتی با اصرار زوجه بر فعل حرام، طلاق بر شوهر واجب نمی‌گردد؛ زیرا واجب از نهی منکر هر قول یا فعلی است که مستلزم فوت حقی نگردد؛ در غیر این صورت واجب نیست؛ زیرا بر کسی واجب نیست از مال یا حق خود دست بردارد تا دیگری را از حرام نجات دهد، در حالی که آن فرد بدون آن نیز قادر بر ترک حرام می‌باشد (نجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۳، ص ۴۵). بر استدلال صاحب جواهر ملاحظاتی وجود دارد:

اولاً، هر چند با فرض بذل مهر از سوی زن و جبران هزینه‌های شوهر در طلاق خلع، حقی از وی ضایع نمی‌شود، در عین حال باید یادآور شد میان منکرات تفاوت هست؛ برخی صغایر و بعضی دیگر کبایر شرعی‌اند. اشکال صاحب جواهر درباره گناهان صغیره قابل توجه است، ولی اگر منکر مورد نظر از کبایر شرعی باشد، پیشگیری از آن با صرف نظر کردن از حق واجب خواهد بود. در بعضی موارد نیز نهی از منکر با ترک واجب یا وقوع در حرام واجب می‌شود. برخی با اشاره به این مطلب نوشته‌اند: اگر مورد به درجه‌ای از اهمیت باشد که مولی راضی به تخلف از آن نیست - مانند قتل نفس محترمه - دفع آن از طریق فعل حرام یا ترک واجبی که اهمیت کمتری دارد، واجب است؛ مانند ورود غاصبانه به منزل کسی برای نجات جان انسان (خمینی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۶۹). مورد بحث ما نیز در بعضی صور از محرّمات کبیره است. قرآن

کریم، زنا را در ردیف قتل ذکر کرده، در قسمتی از آیه ۱۵۱ سوره انعام فرموده است: ... وَ لَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَ صَاكُمُ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید و انسانی را که خدا محترم شمرده، جز به حق نکشید؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده است تا بیندیشید.

در آیه ۳۲ سوره اسراء آمده است: «وَ لَا تَقْرُبُوا الزَّوْجِيَّ اِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلاً: نزدیک زنا نشوید؛ چراکه عمل بسیار زشت و راه و روش بدی است». این آیه در حرمت زنا مبالغه کرده است؛ زیرا می‌فرماید نزدیک زنا نشوید و در تعلیل نهی

فرمود: این عمل «فاحشه» و «روش زشتی» است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۸۵). همچنین در آیه ۷۰ سوره فرقان در عذاب زناکاران مبالغه نموده، فرموده است: آنان که معبود دیگری را با خدا نمی‌پرستند و کسی را که خدا خورش را حرام کرده است، جز بحق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و کسی که این اعمال را مرتکب شود، به کیفر سختی برسد؛ روز قیامت عذابش دوچندان شود و در آن با خواری و سرشکستگی جاودانه ماند. متن آیه شریفه چنین است: «... وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا...».

ثانیاً، استدلال صاحب جواهر در فرضی که سبب انزجار زوجه به طریقی مانند درمان یا آموزش قابل رفع باشد، صحیح است، ولی در صورتی که اختلال مورد نظر غیرقابل درمان باشد یا سبب آن شوهر بوده و وی از درمان خود امتناع نماید، در این صورت راه تخلصی برای زوجه جز طلاق نیست. شاید مقصود صاحب جواهر از امکان دفع منکر بدون طلاق، استفاده از روش‌های قهری و تنبیه بدنی باشد که در ادامه اشاره خواهد شد.

ج) **عدم انحصار دفع منکر به طلاق:** بعضی دیگر در مقام نشان‌دادن راه دیگری برای جلوگیری از منکر و نفی وجوب خلع نوشته‌اند: ممکن است مرد همسرش را از طریق تنبیه بدنی تأدیب کند و از این طریق وی را از منکر بازدارد (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۴۱۱). توصیه به تنبیه بدنی زوجه برای دفع منکر بسیار عجیب به نظر می‌رسد. این راه حل، کراهت زوجه را شدیدتر می‌کند و چه بسا وی را به منظور انتقام‌گیری به سمت امور غیراخلاقی سوق دهد؛ از سوی دیگر با روش‌های قهری و تنبیه بدنی ممکن است بتوان زن را به تمکین واداشت یا مانع گرایش زن به منکرات شد، ولی این روش‌ها نمی‌تواند نیاز طبیعی وی را تأمین کند، بلکه وی را در تنگناهای روحی شدیدی قرار می‌دهد و سلامت وی را تهدید می‌کند. افزون‌براین وی ممکن است در این شرایط به بعضی منکرات دیگر مانند خیال‌پردازی حرام، خودارضایی، ارتباط‌های مجازی حرام و مانند آن روی آورد.

د) **عدم انحصار طلاق در خلع:** بعضی طلاق را درباره مسئله مورد بحث



پذیرفته‌اند، ولی آن را منحصر در طلاق خلع نمی‌دانند. اینان نوشته‌اند: «طریق دفع منکر، منحصر در خلع نیست و شوهر می‌تواند همسرش را بدون فدیة طلاق دهد» (همان). علامه حلی وجوب دفع منکر را می‌پذیرد، ولی مقدمه دوم یعنی وجوب خلع را نفی می‌کند (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۳۸۳). اگرچه پذیرش وجوب طلاق نیز برای حل معضل مورد بحث کافی و وافی به غرض است، ولی باید توجه داشت الزام زوج به طلاق بدون بذل در فرضی که وی به وظایف همسری عمل می‌کند و زوجه به دلیل تنفر از او درخواست طلاق می‌نماید، منطقی نیست و سبب اضرار به زوج می‌شود. نمی‌توان پذیرفت مردی بدون اینکه مرتکب قصور یا تقصیری در روابط زوجیت شود، صرفاً به دلیل کراهت زوجه، مجبور به پراخت مهر و طلاق وی گردد. افزون‌براین این راه حل درحقیقت لزوم دفع منکر به طلاق را پذیرفته است و فقط عنوان طلاق را از طلاق خلع به طلاق عادی تغییر می‌دهد و این امر بالاتر از مدعای مدافعان نظریه وجوب مشروط طلاق خلع است.

## ۲-۲-۲. نفی حرج

دومین دلیل وجوب طلاق خلع، نفی حرج در شریعت اسلامی است. در مباحث آتی ادله نفی حرج در منابع فقه و تطبیق آن بر محل بحث را تبیین خواهیم کرد.

### ۲-۲-۲-۱. ادله نفی حرج در شریعت اسلامی

در قرآن کریم آیات متعددی درباره نفی تکالیف حرجی هست. در بعضی آیات برای بیان این معنا از واژه حرج (حج: ۷۸)<sup>۱</sup> در برخی از واژه عسر (بقره: ۱۸۵)<sup>۲</sup> و در بعضی آیات دیگر از واژه إصر (بقره: ۲۸۶)<sup>۳</sup> استفاده شده است. روایات متعددی نیز در مورد نفی تکالیف حرجی در جوامع روایی ما وجود دارد که در جای خود بررسی

۱. «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ».

۲. «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ».

۳. «... رَبَّنَا وَ لَاتَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَاتَحْمِلْنَا مَا لَأَطَاقَةَ لَنَا».

شده است (ر.ک: آشتیانی، ۱۳۸۳، ص ۲۱۷ / مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۶۵)؛ از جمله از عبدالاعلی مولی آل‌سام نقل شده است: به امام صادق علیه السلام گفتم: لغزیدم و ناخن پایم شکست و روی زخم را پارچه‌ای گذاشتم [و آن را بستم]. اینک برای وضو چگونه عمل کنم؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

يعرف هذا و أشباهه من كتاب الله عزّوجلّ، قال الله عزّوجلّ: ما جعل الله عليكم في الدين من حرج، إمسح عليه: حکم این مسئله و نظایر آن از کتاب خدا فهمیده می‌شود؛ خداوند [در قرآن] فرمود: و در دین بر شما سختی قرار نداده است؛ بر روی پارچه مسح کن (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۳۳ / طوسی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۶۳).

## ۲-۲-۲-۲. پیشینه طلاق حرجی در فقه اسلامی

انزجار جنسی اعم از موقعیتی یا فراگیر، نوعاً برای زوجه حرج آور است. در فرض نخست، زوجه به دلیل محرومیت جنسی دچار حرج می‌شود. در فرض دوم، زوجه به‌طور کلی از همخوابگی منزجر بوده، به‌همین دلیل ممکن است در درازمدت دچار حرج و فشار روحی شود.

ظاهراً سید یزدی نخستین فقیهی است که به‌صورت صریح از قواعد عمومی نفی ضرر و حرج برای اثبات مشروعیت طلاق بهره می‌برد. وی می‌نویسد: مفقودی که معلوم نیست زنده یا مرده است، یا مفقودی که زنده است، ولی همسرش نمی‌تواند صبر کند تا بازگردد، یا محبوسی که هیچ‌گاه باز نمی‌گردد، یا حاضری که معسر بوده و قادر به انفاق نیست و همسرش نیز نمی‌تواند صبر کند، در همه این موارد هرچند ظاهر کلمات فقها عدم جواز طلاق به‌دلیل اصل اختیارداری شوهر در طلاق است، باین‌حال ممکن است گفته شود به‌دلیل قاعده نفی حرج و ضرر، طلاق جایز است؛ خصوصاً در مواردی که زن جوان است و صبرکردن او مستلزم طول عمر و وقوع در مشقت شدید باشد. صاحب عروه سپس به بُعد غیرمالی مسئله و طلاق برای پیشگیری از فساد اشاره می‌کند و می‌نویسد:

... و إذا كان عدم طلاقها و إبقاؤها علي الزوجية موجبا لوقوعها في الحرام قهرا أو إختيارا فأولي، بل اللازم فكها حفظا لها عن الوقوع في المعصية: هرگاه عدم طلاق و باقی‌گذارن زن

در زوجیت سبب وقوع در حرام به صورت قهری یا اختیاری گردد، پس طلاق اولی است، بلکه فک زن از زوجیت برای پیشگیری از وقوع در معصیت لازم است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۷۵).

همان گونه که دیده می شود، سید یزدی نخست از «اولویت» طلاق و سپس از «ضرورت» آن برای پیشگیری از فساد و فحشا سخن می گوید. استدلال صاحب عروه به قواعد نفی حرج و ضرر برای اثبات مشروعیت طلاق در موارد مذکور با انتقاد مرحوم نایینی روبه رو شد (نایینی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۹۴)، ولی بعدها منشأ تحولات جدی در حقوق خانودگی زن شد. جمع قابل توجهی از فقهای معاصر، طلاق برای دفع حرج را مشروع دانسته اند. بعضی در پاسخ استفتایی مبنی بر اینکه «زنی که از شوهر خود کراهت شدید دارد و مهریه خود را می بخشد تا طلاق خلع جاری شود، ولی شوهر حتی به مازاد بر مهر قبول نمی کند، تکلیف چیست؟»، این گونه پاسخ داده اند: در صورتی که ثابت شود ادامه زندگی برای زن همراه با عسر و حرج شدید است، حاکم شرع می تواند طلاق خلعی مزبور را انجام دهد؛ اگرچه شوهر راضی نباشد (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۲۱).

نویسنده برای تکمیل اطلاعات نوشتار حاضر، استفتایی تنظیم کرده، فتوای گروهی از فقهای معاصر را جویا شده است. متن استفتا بدین شرح است:

آیا موارد ذیل می توانند در شمار اسباب طلاق قضایی قرار گرفته و با دخالت حاکم شرع حکم به انحلال نکاح داد یا خیر؟ ۱. در صورتی که زوج از ایفای وظیفه زناشویی خودداری و زوجه در معرض فساد باشد؛ ۲. در صورتی که زوج به دلایلی قادر به ایفای وظیفه زناشویی نبوده و غیر قابل درمان باشد و زوجه در معرض فساد باشد؛ ۳. در صورتی که رفتار زوج متعارف است، اما زن دچار انزجار جنسی و فشار روحی شدید است.

برخی مراجع بدون تفاوت قائل شدن میان صورت های سه گانه، به صورت کلی نوشته اند: «در صورتی که واقعاً زوجه گرفتار عسر و حرج شدید باشد، آن هم برای مدت نسبتاً طولانی، حاکم شرع می تواند حکم طلاق او را صادر کند» (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵/۹/۲۴، ش ۶۱۰۷۹۶). بعضی دیگر نوشته اند: «در صورتی که بقای زوجیت موجب

اضطرار و استیصال زوجه شود، حاکم می‌تواند وی را طلاق دهد» (شیری زنجانی، ۲۶ ربیع‌الأول ۱۴۳۸/ نیز ر.ک: علوی گرگانی، ۱۳۹۵/۹/۲۴، ش ۱۱۴۱۱)، اما برخی در پاسخی متفاوت نوشته‌اند:

در دو صورت نخست باید موضوع در محکمه شرع مطرح شود. اگر احراز شود که زندگی این دو نفر حرجی است و قابل تحمل نیست، در این صورت محکمه می‌تواند حکم طلاق صادر کند، اما صورت سوم اختیار با شوهر است؛ اگر واقعاً احساس می‌کند که زندگی برای همسر او سخت است، اخلاقاً اقدام به طلاق کند و در صورتی که همسر پیشنهاد طلاق خلعی کرد، بهتر است موافقت کند (سبحانی تبریزی، ۱۳۹۵/۹/۲۴، ش ۹۸۳۰).

همان‌گونه که دیده می‌شود، وجوب طلاق خلع به دلیل دفع حرج، مدافعان شناخته شده‌ای دارد و از قوت و اعتبار لازم برخوردار است.

### ۳. بررسی حقوقی تأثیر انزجار جنسی زوجه در طلاق خلع

از نظر حقوقی طلاق‌دهنده باید قاصد و مختار باشد. ماده ۱۱۳۶ ق.م. با اشاره به این مطلب بیان می‌دارد: «طلاق‌دهنده باید بالغ، عاقل، قاصد و مختار باشد». در عین حال قانون مدنی الزام شوهر به طلاق را در برخی موارد پذیرفته است؛ از جمله آن حرجی شدن رابطه زوجیت برای زن در ماده ۱۱۳۰ ق.م. است. در ادامه نخست تطبیق قانون بر بیزاری جنسی زن از شوهر را بررسی می‌کنیم و سپس شرایط الزام شوهر به طلاق به دلیل آن را تشریح خواهیم کرد.

#### ۳-۱. مصادیق طلاق حرجی در ماده ۱۱۳۰ ق.م.

در ماده ۱۱۳۰ ق.م. (اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴) آمده است:

در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.

تبصره این قانون (الحاقی ۱۳۸۱/۴/۲۹ مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام) در مقام تعریف عسر و حرج بیان می‌دارد: «عسر و حرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه زندگی را برای زوجه با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد...». این تعریف به لحاظ منشأ و متعلق عسر و حرج مطلق است:

الف) منشأ عسر و حرج زوجه ممکن است نشوز یا ناتوانی شوهر در ایفای وظیفه زناشویی یا وضعیت شخصی خود زن و امری روان‌شناختی باشد. تعریف قانون از عسر و حرج مطلق است و هر دو وضعیت را شامل می‌گردد.

ب) متعلق عسر و حرج زوجه ممکن است جسمی یا روحی باشد. تعریف قانون از عسر و حرج در تبصره مزبور از این رو نیز اطلاق دارد و هر دو فرض را شامل می‌گردد. بیزاری زن از شوهر امری روان‌شناختی است و با وجود آن زوجیت برای زن حرجی است و تعریف قانون شامل این فرض می‌گردد. قانونگذار مصادیق شایع و نوعی عسر و حرج را در همین ماده ذکر کرده است. تبصره مزبور در ادامه و به منظور بیان بعضی مصادیق عسر و حرج بیان می‌دارد:

... موارد ذیل در صورت احراز توسط دادگاه صالح از مصادیق عسر و حرج محسوب می‌گردد: ۱. ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت یک سال بدون عذر موجه؛ ۲. اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و یا ابتلای وی به مشروبات الکلی که به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترک آن در مدتی که به تشخیص پزشک برای ترک اعتیاد لازم بوده است. در صورتی که زوج به تعهد خود عمل ننماید و یا پس از ترک، مجدداً به مصرف موارد مذکور روی آورد، بنا به درخواست زوجه، طلاق انجام خواهد شد؛ ۳. محکومیت قطعی زوج به حبس پنج سال یا بیشتر؛ ۴. ضرب و شتم یا هرگونه سوء رفتار مستمر زوج که عرفاً باتوجه به وضعیت زوجه قابل تحمل نباشد؛ ۵. ابتلای زوج به بیماری‌های صعب‌العلاج روانی یا ساری یا هر عارضه صعب‌العلاج دیگری که زندگی مشترک را مختل نماید.

موارد پنج‌گانه مذکور در این قانون، عسر و حرج ناشی از رفتار نامتعارف شوهر است و هیچ‌یک بر مسئله مورد بررسی در نوشتار حاضر تطبیق نمی‌کنند، ولی

همان‌گونه که اشاره شد، بیان قانون تمثیلی است. قانونگذار با تصریح بر این مطلب در بند پایانی تبصره آورده است: «موارد مندرج در این ماده مانع از آن نیست که دادگاه در سایر مواردی که عسر و حرج زن در دادگاه احراز شود، حکم طلاق صادر نماید». از توضیحات پیش‌گفته به‌روشنی معلوم می‌شود که بی‌زاری زن از شوهر می‌تواند سبب عسر و حرج باشد.

### ۲-۳. شرایط الزام زوج به طلاق به دلیل انزجار جنسی زوج

الزام شوهر به طلاق به دلیل عسر و حرج، منوط است به اینکه عسر و حرج زوج در دادگاه ثابت گردد. اثبات انزجار جنسی زن از شوهر به‌وسیله متخصصان سلامت جنسی قابل احراز است. امارات قضایی نیز می‌تواند در این‌گونه دعاوی مورد توجه باشد. لزوم احراز عسر و حرج در متن ماده ۱۳۰ ق.م. که پیش‌تر اشاره شد، به‌طور صریح ذکر شده است. افزون‌براین مداخله دادگاه و الزام زوج به طلاق در صورتی مشروع است که انزجار جنسی زوج قابل درمان نباشد یا درمان آن دشوار باشد. این مطلب هرچند در متن قانون به‌طور صریح بیان نشد، ولی از بعضی بندهای تبصره قابل استنباط است؛ مانند قید «صعب‌العلاج» در بند پنجم تبصره یا جمله «امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترک ...» در بند دوم. در بخشنامه شورای عالی قضایی (مورخ ۱۳۶۱/۵/۳۱)، در مورد طلاق قضایی به این نکته بسیار مهم اشاره شده بود. متن بخشنامه بدین شرح است:

هرگاه زن در نتیجه ناسازگاری با شوهر از دادگاه تقاضای طلاق نمود و پس از تحقیق از وضع او برای قاضی محکمه مشخص گردید که زندگی برای او با شوهرش حرجی است و راه تخلصی هم جز طلاق ندارد، دادگاه پرونده امر را با اظهار صریح قضایی محکمه دایر بر حرجی بودن زندگی زن و عدم امکان تخلص جز از راه طلاق، به دادگاه تجدیدنظر ارسال دارد تا چنانچه توسط قضات تجدیدنظر نیز حرجی بودن تأیید شود، طبق اجازه شفاهی حضرت امام به محاکم بدوی، اجازه صدور طلاق از باب ولایت داده شود (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۶۸).

همان‌گونه که دیده می‌شود، «عدم امکان تخلص جز از راه طلاق» شرط مداخله

حاکم برای اجبار زوج به طلاق شمرده شد. در اصلاحات حقوقی مربوط به ماده ۱۱۳۰ ق.م. از این نکته مهم غفلت شده است.

### ۳-۳. نمونه رأی

در پایان مباحث نوشتار حاضر، نمونه‌ای از آرای محاکم خانواده را در ارتباط با مباحث این قسمت می‌آوریم. رأی شعبه ۲۷۱ دادگاه عمومی حقوقی تهران (شماره ۹۵۰۹۹۷۰۲۱۷۱۰۰۵۵۱، تاریخ ۱۳۹۵/۴/۳۰) نشان می‌دهد که چگونه ممکن است زنی به دلیل تنفر از شوهر، سال‌های طولانی از عمر خویش را صرف کند و حاضر به ادامه زندگی با وی نشود و برای خلاص شدن از زوجیت، حاضر به بذل همه حقوق مالی، بلکه بیش از مهر نیز می‌باشد. رأی دادگاه به شرح ذیل است:

... دادگاه پس از احراز رابطه زوجیت فی‌مابین طرفین، حسب سند نکاحیه ۱۳۶۳ مورخ ۸۹/۳/۲۱ در دفتر رسمی شماره ۱۳ سمنان، موضوع را جهت اصلاح ذات‌البین به داوری ارجاع که نتیجه‌ای در این خصوص حاصل نشده است و زوجه اصرار بر طلاق دارد. دادگاه با عنایت به اوراق و محتویات پرونده و با التفات به اینکه مدت شش سال است طرفین با یکدیگر ازدواج نموده و در طی این مدت زندگی مشترک را آغاز نموده و از یکدیگر جدا زندگی می‌کنند و نه تنها تلاشی برای اصلاح رابطه زوجیت و آغاز زندگی مشترک ننموده‌اند، بلکه به طرح دعوی حقوقی و کیفری علیه یکدیگر مبادرت نموده‌اند و زوجه به جهت کراهت شدید حاضر است تمامی حقوق مالی خود را به زوج ببخشد و حتی اعلام نموده، حاضر است بیشتر از مهریه نیز به زوج بذل نماید؛ لذا با این اوصاف و اوضاع و احوال موجود، ادامه زندگی مشترک و دوام زوجیت امکان‌پذیر نبوده و به آن امیدی نیست، جز اینکه ماندن زوجه در قید زوجیت باعث گذر عمر و مسن‌تر شدن وی و در نتیجه عسر و حرج قرار گرفتن وی می‌گردد. بنا به مراتب، دادگاه با احراز عسر و حرج زوجه به استناد قسمت اخیر ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی با وارد تشخیص دادن دعوی خواهان، حکم به الزام خوانده به مطلقه نمودن خواهان به طلاق از نوع بائن غیرمدخوله صادر می‌نماید ...

در پرونده مزبور، زوجه به دلیل انزجار از شوهر، حاضر شد همه مهر و بیش از آن را نیز بذل نماید تا شوهر به طلاق راضی گردد، ولی شوهر حاضر به طلاق نشد و

در نهایت پس از شش سال با مداخله دادگاه، تفریق حاصل گردید. رأی مزبور از جهات گوناگون قابل بررسی و ارزیابی است که از آن خودداری می‌شود. غرض از نقل آن در اینجا، سببیت انزجار جنسی زن در طلاق خلع در رویه قضایی ایران است.

## نتیجه

مسئله محل بحث در پژوهش حاضر، مشروعیت طلاق قضایی به دلیل انزجار جنسی زن از شوهر است. بررسی‌های صورت گرفته درباره این موضوع به نتایج ذیل منجر شده است:

۱. به لحاظ فقهی حق شوهر در طلاق مطلق نیست و برای آن استثنائات متعددی ذکر شده است؛ از جمله استثنائات مسئله، معرضیت فساد و لزوم دفع منکر است. در صورتی که بقای بر زوجیت زن را در معرض فساد و آلوده‌دانی قرار دهد، برای پیشگیری از فساد، دادگاه می‌تواند حکم به طلاق دهد. استثنای دیگر مسئله حرجی شدن رابطه زوجیت است. در صورتی که بقای زوجیت سبب تحمیل حرج برای زن باشد و راهی برای دفع آن جز طلاق نباشد، زوجه با دخالت حاکم مطلقه می‌شود.

۲. به لحاظ حقوقی، دخالت دادگاه برای الزام شوهر به طلاق، مستند به ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی خواهد بود. اطلاق تعریف تبصره ماده ۱۱۳۰ از عسر و حرج شامل حرج ناشی از بیزاری زن از شوهر خواهد شد. هر چند این مورد در هیچ‌یک از بندهای پنج‌گانه مذکور در تبصره به عنوان مصادیق نوعی عسر و حرج قرار نمی‌گیرد، ولی بیان قانون تمثیلی است و به صراحت بخش اخیر ماده مزبور، در موارد دیگری که دادگاه عسر و حرج را احراز نماید، می‌تواند حکم به طلاق دهد.

۳. دخالت دادگاه برای الزام شوهر به طلاق در صورتی موجه و مشروع است که پیشگیری از منکر یا دفع حرج به روش دیگری ممکن نباشد؛ بر این اساس اگر بیزاری زن از شوهر قابل درمان باشد، طلاق قضایی مشروع نخواهد بود. این مطلب - که به لحاظ فقهی مسلم می‌باشد - در ماده ۱۱۳۰ به صورت کلی ذکر نشد، ولی از بعضی بندهای تبصره این قانون قابل استنباط است.



## منابع

١. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور؛ السرائر؛ قم: نشر اسلامي، ١٤١٠ق.
٢. ابن بابويه قمی (صدوق)، محمد بن علی؛ من لا يحضره الفقيه؛ تحقيق علي اكبر غفاري؛ قم: نشر اسلامي، ١٤٠٤ق.
٣. ابن حمزه طوسي، محمد بن علي؛ الوسيلة إلى نيل الفضيلة؛ تحقيق محمد حسون؛ قم: كتابخانه مرعشي نجفی، ١٤٠٨ق.
٤. ابن زهره حلبی، حمزة بن علي؛ غنية النزوع إلى علمي الأصول والفروع؛ تحقيق ابراهيم بهادري؛ قم: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام، ١٤١٧ق.
٥. ابن قدامه، عبدالله بن احمد؛ المغني؛ بيروت: دارالكتاب العربي، [بی تا].
٦. ابوصلاح حلبی، تقی بن نجم؛ الكافي في الفقه؛ تحقيق رضا استادي؛ اصفهان: مكتبة الإمام أميرالمؤمنين علي عليه السلام العامة، ١٤٠٣ق.
٧. انصاري دزفولی، مرتضی بن محمد؛ المكاسب؛ تحقيق لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم؛ قم: مجمع الفكر الإسلامي، ١٤١٥ق.
٨. —؛ كتاب النكاح؛ قم: كنگره جهانی بزرگداشت شيخ اعظم انصاری، ١٤١٥ق.
٩. بحرانی، يوسف بن احمد؛ الحدائق الناظرة؛ قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٤٠٥ق.
١٠. جوهری، اسماعيل بن حماد؛ الصحاح؛ ج ٤، بيروت: دارالعلم للملایین، ١٤٠٧ق.
١١. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشيعة؛ قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤١٤ق.
١٢. حلی (علامه حلی)، حسن بن يوسف؛ إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان؛ تحقيق

- فارس حسون؛ قم: نشر اسلامي، ۱۴۱۰ق.
۱۳. —؛ قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام؛ قم: نشر اسلامي، ۱۴۱۳ق.
۱۴. —؛ مختلف الشيعة في أحكام الشريعة؛ قم: نشر اسلامي، ۱۴۱۳ق.
۱۵. حلي (محقق حلي)، جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام؛ ج ۲، قم: مؤسسه اسماعيليان، ۱۴۰۸ق.
۱۶. خميني، سيد روح الله؛ تحرير الوسيلة؛ قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، [بی تا].
۱۷. خوانساری، سيد احمد؛ جامع المدارك في شرح المختصر النافع؛ تحقيق على اكبر غفاري؛ تهران: مكتبة الصدوق، ۱۳۵۵.
۱۸. خويي، سيد ابوالقاسم؛ مصباح الفقاهة؛ تقرير محمد علي توحيدى؛ قم: مكتبة الداوري، ۱۳۷۷ق.
۱۹. دهخدا، على اكبر؛ لغت نامه؛ ج ۲ (از دوره جديد)، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۲۰. راغب اصفهاني، حسين بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ تحقيق صفوان عدنان داوودي؛ بيروت: دار القلم، ۱۴۱۲ق.
۲۱. سادوك، بنيامين جيمز، ويرجينيا آل كوت سادوك و كاپلان سادوك؛ خلاصه روان پزشکی؛ ترجمه فرزین رضایی؛ ج ۲، تهران: انتشارات ارجمند، ۱۳۸۹.
۲۲. سيد محمدی، يحيی؛ آسيب شناسی روانی؛ ج ۱، تهران: نشر روان، ۱۳۹۱.
۲۳. سيفی مازندرانی، على اكبر؛ دليل تحرير الوسيلة - الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر؛ قم: دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۱۵ق.
۲۴. سيوري حلي، فاضل مقداد؛ التنقيح الرائع لمختصر الشرائع؛ تحقيق سيد عبداللطيف حسيني كوه كمره اي؛ قم: كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، ۱۴۰۴ق.
۲۵. صانعي، يوسف؛ وجوب طلاق خلع بر مرد؛ قم: انتشارات ميثم تمار، ۱۳۸۶.
۲۶. طباطبائي حائري، سيد علي؛ رياض المسائل؛ قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۸ق.
۲۷. طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم؛ العروة الوثقى؛ قم: نشر اسلامي، ۱۴۲۳ق.
۲۸. —؛ تكملة العروة الوثقى؛ تحقيق سيد محمد حسين طباطبائي؛ قم: مكتبة

- داوری، ۱۴۱۴ق.
۲۹. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۲، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
۳۰. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۳۱. طوسی، محمد بن حسن؛ الإستبصار؛ تحقیق سید حسن موسوی خراسان؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۳۲. —؛ النهاية فی مجرد الفقه والفتاوی؛ ج ۲، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ق.
۳۳. —؛ تهذیب الأحکام؛ تحقیق سید حسن موسوی خراسان؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۴.
۳۴. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی؛ مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ قم: مؤسسة المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۳۵. عاملی کرکی، علی بن حسین؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۸ق.
۳۶. فاضل لنکرانی، محمد؛ جامع المسائل (استفتائات)؛ قم: انتشارات امیرالعلم، ۱۳۸۰.
۳۷. قرضاوی، یوسف؛ دیدگاه های فقهی معاصر؛ ترجمه احمد نعمتی؛ تهران: احسان، ۱۳۸۰.
۳۸. قطب راوندی، سعید بن هبة الله؛ فقه القرآن فی شرح آیات الأحکام؛ تحقیق سید احمد حسینی؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
۳۹. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی؛ ج ۳، قم: دارالکتب، ۱۳۶۳.
۴۰. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تحقیق علی اکبر غفاری؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۳.
۴۱. محمدی جورکویه، علی؛ بررسی جرم شناختی جرایم جنسی؛ تهران: پژوهشگاه

- فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۵.
۴۲. معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه؛ مجموعه بخشنامه‌های قضایی؛ قم: مرکز تحقیقات فقهی، ۱۳۸۲.
۴۳. مقری فیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ قم: منشورات دارالرضی، [بی‌تا].
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر؛ کتاب النکاح؛ قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۴ق.
۴۵. نایینی، محمدحسین؛ منیه الطالب فی حاشیه مکاسب؛ تقریر موسی بن محمد خوانساری؛ المكتبة المحمدیه، تهران: چاپ اول، ج ۱، ۱۳۷۳.
۴۶. نجفی، محمدحسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ تحقیق عباس قوچانی؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۶.
۴۷. هیشمی، علی بن ابی بکر؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
48. Oxford Collocations; **Dictionary for Students of English**; Forth Edition, Tehran: Rahnama, 1386.
49. Richard P. Halgin and Susan Krauss Whitbourne, **Abnormal Psychology: Clinical Perspectives on Psychological Disorders**; 2014.